



روشن‌فکری و سیاست

روشن‌فکر کیست و روشن‌فکری کدام است؟ پرسش مهمی می‌باشد که پاسخ شایسته به آن مستلزم بررسی نسبت این واژه با مقولات مهم و کلانی، نظیر «سنت»، «دین‌داری»، «سیاست» و «اصلاح‌گری اجتماعی» است. روشن‌فکر از آن جهت که صبغه فرهنگی دارد و مشغله او اندیشه‌ورزی و تفکر است، ناگزیر با مقوله مذهب و سنت به منزله شالوده‌های اصلی فرهنگ جوامع بشری مرتبط است و از آن جا که نقد وضع موجود و ریشه‌یابی نابسامانی‌ها و هدایت جامعه به سمت وضعیت مطلوب‌تر، سویی دیگری از ماهیت روشن‌فکری است؛ او را به سمت سیاست و عمل اجتماعی و اصلاح‌گری می‌خوانند.

گرچه ابهام در ترسیم نسبت میان روشن‌فکری با مقولات کلان فوق، یگانه عامل عدم وضوح معنایی روشن‌فکری نیست، اما یکی از عوامل اصلی ابهام معنایی آن است.

برای نمونه، گروهی، گسست از سنت و مذهب و قرار گرفتن در موقعیت نقد مذهب و سنت را پیش شرط روشن‌فکری می‌دانند و اساساً ورود در آستانه تفکر و آزاد اندیشی و روشن‌فکری را فائق آمدن و رهایی روشن‌فکر از سیطره و

حاکمیت سنت تفسیر می‌کنند. از نگاه این گروه، روشن‌فکری با دین‌داری جمع نمی‌شود و «روشن‌فکر دینی» هم چون «روشن‌فکری سنتی» ترکیبی ناسازگار و خود متناقض است. از سوی دیگر، گروهی، جوهره روشن‌فکری را در عدم تعهد و رهایی از قید مذهب قلمداد نمی‌کنند؛ هم چنان که سنت‌ستیزی را از مقومات روشن‌فکری نمی‌دانند؛ بلکه روشن‌فکری را با پالایش سنت و بازاندیشی دینی و نوگرایی دینی، قرین و همراه می‌خواهند.

در این جا بنای آن نیست که به تفصیل در این مورد و نزاع‌هایی از این قبیل، سخن گفته شود، بلکه هدف، آن است که چند کلمه‌ای درباره نسبت روشن‌فکری و سیاست و پرسش‌های مهمی که بحث در این نسبت را احاطه کرده است گفته شود. تصور اولیه آن است که روشن‌فکر، چهره‌ای فرهنگی است و اصلاح و ترمیم فرهنگ عمومی و پالایش باورها و ارزش‌های اجتماعی از کژی‌ها و خرافات، همت اصلی اوست؛ از این‌رو آغشتگی روشن‌فکر با سیاست و درآمیختن رسالت روشن‌فکری با سیاست‌ورزی به عقیم ماندن تلاش روشن‌فکرانه می‌انجامد.

این تحلیل، مقرون به صحت است؛ اگر روشن‌فکر به جای «روشن‌فکری سیاسی» با سیاست‌ورزی و سیاسی‌کاری آمیخته شود طبعاً پی‌آمد گره خوردن یک روشن‌فکر با عمل سیاسی و بدل شدن وی به فعال سیاسی این است که با فراز و فرود امواج و جریان‌های سیاسی، دامنه و عمق نفوذ فرهنگی وی دستخوش ضعف و شدت خواهد شد و چه بسا در مواردی زمینه پذیرش افکار و آرای وی به کلی از دست خواهد رفت. اما به گمان نگارنده، میدان اندیشه‌ورزی سیاسی و تأمل روشن‌فکرانه در باب سیاست، یک ضرورت اجتماعی و فرهنگی است. اصلاح‌گری روشن‌فکرانه در قلمرو فرهنگ سیاسی جامعه نه تنها با صبغه فرهنگی روشن‌فکر تضاد ندارد، بلکه گام نهادن در



مسیر اعتلای فرهنگی جامعه است. پرسش مهم آن است که شاخص و معیار روشن‌فکری در حوزه سیاست و نظریه‌پردازی سیاسی چیست؟ پاسخ کلیشه‌ای به این پرسش آن است که چون نقد سنت و گسست از سنت رایج، شاخص عام روشن‌فکری است؛ پس در حوزه اندیشه‌ورزی سیاسی، روشن‌فکر کسی است که مرزهای تفکر سیاسی نشأت گرفته از باورها و ارزش‌های سنتی و مذهبی جامعه را می‌شکند و در فضای این نگرش انتقادی، افقی نو در عرصه مباحث سیاسی می‌گشاید. یکی از لوازم این پاسخ آن است که روشن‌فکر سیاسی هرگز نمی‌تواند در چهارچوب باور داشته‌های مذهبی و یا با تعهد به ارزش‌های دینی، تولید اندیشه کند و فضای تفکر اسلامی مجال برای روشن‌فکری سیاسی باقی نمی‌گذارد.

به نظر می‌رسد که اگر روشن‌فکری را با شاخص‌هایی نظیر «نقادی مذهبانه و وضع موجود»، «حریت فکری»، «خلاقیت و پویایی»، «خودآگاهی عصری»، «معطوف بودن به نیازهای جامعه» و «نوپردازی و گشودن افق‌های تازه» تعریف نماییم، روشن‌فکری در حوزه فکری سیاسی اسلامی نه تنها ممکن است، بلکه یک ضرورت است.

کسانی که روشن‌فکری را در تسلیم و دلدادگی به اصول و مبانی مدرنیسم و پذیرش عقلانیت سکولار و در آویختن با هر چه ریشه در سنت دارد، تعریف می‌کنند در تفسیری ایدئولوژیک و جزم‌گرایانه از روشن‌فکری آن را به دیگران تحمیل می‌کنند. این درست است که مدرن شدن با رهایی از سنت، میسر است، اما روشن‌فکر شدن مرادف با مدرن شدن نیست. از قضا تصلب بر اصول و مبانی مدرنیسم و بستن درب نقد و سنجش چهارچوب معرفتی، ارزشی و انسان‌شناختی دوران مدرن، در تضاد با جوهره روشن‌فکری است؛ پس کسانی که سکه روشن‌فکری در تاریخ ایران را تنها به نام مدرن اندیشان و دل‌سپردگان عقلانیت سکولار گذشته و حال این مرز

و بوم، ضرب می‌کنند و از روشن‌فکر خواندن دین‌داران روشن‌اندیش منتقد مدرنیسم و غرب باوری ابا می‌ورزند، جزم‌گرایانه پذیرش چهارچوب فکری غرب و دنیای مدرن را پیش شرط روشن‌فکری می‌دانند.

اگر این نکته را بپذیریم که فلسفه‌های سیاسی گوناگون در بسیاری از موارد، تأمل سیاسی در نظم سیاسی اجتماعی مطلوب متناسب با اقتضات فرهنگی و فرهنگ سیاسی جوامع خاص بوده است و برای گشودن گره فرو بسته آن جوامع، متناسب با ارزش‌ها و باورهای پذیرفته شده آنان رقم خورده است؛ برای روشن‌فکر سیاسی مسلمان این مجال فراهم است که در چهارچوب‌های اقتضات فرهنگی جامعه خود و با تکیه بر عناصر ارزشی و اصول ناب سنت خویش به تأمل در نظم سیاسی مطلوب بپردازد و نوآوری و حریت فکری و خلاقیت و زمان‌شناسی و عصری بودن خود را در قالب غنابخشی فکر سیاسی اسلامی بروز و ظهور دهد. هم‌چنان که رکود و جمود بر فکر سیاسی سنتی، آفت روشن‌فکری سیاسی است؛ شیفتگی تقلیدوار از اندیشه‌های سیاسی وارداتی نیز در تضاد با روشن‌فکری سیاسی است.

سردبیر

